

جرج اورول

نویسنده یا خبر چین



تیمونی گارتن‌اش ■ ترجمه لیدا کاوسی

از اداره‌های وزارت امور خارجه، بانام مرموز اداره تحقیقات اطلاعات، به انتشار بخشی از پرونده‌های مربوط به همین موضوع که هفت سال پیش صورت گرفت. اما در پرونده شماره FO ۱۱۱۰/۱۸۹ در کنار نسخه نامه اورول به کیروان به تاریخ ششم آوریل ۱۹۴۹ کاری قرار داشت. روی این کارت اشاره شده بود که سند مذکور سری است.

این فرض منطقی به نظر می‌رسد که مدرک مذکور نسخه‌ای از نامه اورول بوده باشد که در تاریخ دوم ماه مه نوشته شده بود و وی در آن گفته بود که «فهرستی از حدوداً ۲۵ نام» را ضمیمه کرده است، یعنی همان فهرست. با تلاش توأم با اضطراب دولت فخبمه برای حفظ آخرین راز اورول، موضوع در همان مرحله مسکوت ماند تا آن‌که مدت کوتاهی پس از مرگ سلیا کیروان در پاییز گذشته، دخترش آریین بنکر این مدرک را در میان اوراق متعلق به مادرش یافت و سپس از من خواست که در باره‌اش مطلب بنویسم. پروفیسور پیتربویسن، ویراستار مجموعه آثار اورول در مورد درستی این مدرک هیچ تردیدی ندارد. این مدرک سه ورقه کاغذ قطع بزرگ قدیمی است که به نظر می‌رسد کپی مدرکی باشد که احتمالاً هنوز در یکی از گاو صندوق‌های وزارت امور خارجه است. پروفیسور پیتربویسن می‌گوید که قلمش از نوع قلم ماشین تحریر اورول نیست، بنابراین ممکن است در اداره تحقیقات اطلاعات، کسی آن را از روی فهرست اصلی (دست‌نوشته) اورول تایپ کرده باشد. اما کلمه «Aberystwith» که غلط نوشتن اش جزو ویژگی‌های اورول شده بود، در این متن نیز دیده می‌شود. نظرها بسیار شبیه به همان‌هایی است که در دفترچه اصلی بود، اما جمع‌بندی‌ها کمی تغییر یافته. بسیاری از اسامی برای نخستین بار در این متن آمده‌اند، از جمله نام رمان‌نویس معروف نوامی میچیسون - «هوادر ابله، خواهر جی‌بی‌اس هالدین».

یک راز کوچک هم باقی می‌ماند: سلیا کیروان کپی فهرستی را که نخستین بار در سال ۱۹۴۹ برایش فرستاده شده بود چه وقت و چگونه دریافت کرد و چه کسی با جوهر قرمز روی آن نوشت «منتشر نشده». چند سرخ در اختیار داریم: این سند در پرونده‌ای پیدا شد که تاریخ اوراق درون آن عمدتاً مربوط به دهه ۱۹۹۰ بود. در کنار آن کپی قسمتی از پرونده وزارت

جرج اورول، به نشانه صدمین سال تولدش پیام تبریک خوفناکی برای مان فرستاد. در این جا، برای نخستین بار، نسخه‌ای از فهرست ارسالی اورول چاپ شده است. او این فهرست را در تاریخ دوم مه سال ۱۹۴۹ از بستر بیماری برای یکی از دوستان نزدیکش به نام سلیا کیروان فرستاد که تازه در یکی از ادارات نیمه‌سری وزارت خارجه مشغول به کار شده بود. این فهرست شامل نام ۳۸ روزنامه‌نگار، نویسنده و بازیگر است و در یادداشتی که اورول در تاریخ ۶ آوریل برای سلیا فرستاده بود، آمده: «به نظر من این افراد فعالان مخفی، هوادار یا متمایل به کمونیسم‌اند و نباید به عنوان مبلغ به آن‌ها اعتماد کرد.» که البته منظور او مبلغان ضد کمونیست در دوران رونق جنگ سرد است. این فهرست شامل اسم چارلی چاپلین، جی‌بی‌پرستلی و بازیگر سینما مایکل ردگریو است که همه با علامت «؟؟» مشخص شده‌اند. این بدان معنی است که معلوم نیست این افراد جزو فعالان مخفی هستند یا تنها هوادارند. نی‌اچ‌کار، تاریخ‌نگار روابط بین‌الملل و روسیه شوروی «صرفاً علاقه‌مند» خوانده و کنار گذاشته شد. در مورد سردبیر نیواستیتز^۲، کینگزلی مارتین کسی که اورول از قدیم از او نفرت داشت، این توصیف دوپهلو به کار رفته است: «؟؟» فریکارتر از آن است که معلوم شود فعال مخفی است یا هوادار حزب کمونیست، اما مطمئناً در تمام مسائل عمده طرفدار روسیه است. «علاوه بر این افراد، اسامی روزنامه‌نگارهای کم‌تر شناخته شده‌ای نیز در این فهرست آمده که نخستین آن‌ها خبرنگار صنعتی منچستر گز دین است که چنین توصیف شده: «شاید صرفاً هوادار باشند، خبرنگار خوبی است. احمق.» طی دهه گذشته، به دلیل تصوراتی که راجع به «فهرست اورول» وجود داشت، مقالات مختلفی با عناوین رنگ و وارنگ به چاپ رسید؛ عناوینی چون «نماد سوسیالیست که جاسوس از آب درآمد»، «برادر بزرگ وزارت خارجه» و «فهرست سیاه اورول چگونه به یاری سازمان اطلاعات و امنیت آمد». تمام این انتقادهای نه‌چندان مطمئن در مورد نویسنده ۱۹۸۴ بر سه منبع ناقص مبتنی بود: انتشار بسیاری از (و نه همه) مدخل‌های دفترچه‌ای کاملاً سری که اورول در آن تلاش کرده بود تا هویت فعالان مخفی و هواداران کمونیسم را مشخص کند؛ انتشار مکاتبات او با سلیا کیروان؛ و اقدام یکی

امور خارجه قرار داشت که روی آن، با همان دست خط نوشته شده بود: «بخشی از ۱۱۱۰/۱۸۹۶». از آنجا که فقط اوراق مربوط به فوریه ۱۹۹۴ با کد طبقه بندی FO ۱۱۱۰ مشخص می شدند، این قویاً حاکی از آن است که فهرست مذکور زمانی به سلیا کیروان بازرس داده شد که مسئولان بایگانی و جداسازی اسناد وزارت امور خارجه، داشتند. اوراق اداره تحقیقات اطلاعات را برای انتشار بخشی از آن آماده می کردند. خوب، این از خود مدرک، حالا مضمون آن چیست؟ در فوریه ۱۹۴۹، جرج اورول در آسایشگاهی در کانس ولند بستری بود. او به شدت مبتلا به سل بود و بعد از یک سال بر اثر این بیماری درگذشت. رستمان آن سال نهایت تلاشش را برای تمام کردن ۱۹۸۴ به کار بسته بود. این کتاب هشدار غم انگیز اورول درباره سر نوشت بریتانیا در صورت سلطه یافتن توئیلتاریسم بر این کشور بود. او پس از مرگ همسرش در سال ۱۹۴۵ تنها مانده بود و با آن که فقط ۴۵ سال داشت، از بهبود بیماری اش ناامید شده بود. اورول شدیداً نسبت به پیشروی کمونیسم شوروی بدبین بود. او خود بی رحمی و بی وفایی این نظام را، تقریباً به قیمت جاننش، در دوران جنگ های داخلی اسپانیا در بارسلون تجربه کرده بود. کمونیست ها تازه زمام امور چکسلواکی را به دست گرفته بودند و آن زمان در صدد محاصره برلین غربی بودند.

او معتقد بود که جنگی آغاز شده است، «جنگ سرده». از این وحشت داشت که ما در این جنگ بازنده شویم. به اعتقاد او یکی از دلایل باخت ما این بود که چشم افکار عمومی بر ماهیت واقعی کمونیسم شوروی بسته شده بود. دلیل این اغماض، قدرشناسی طبیعی به خاطر نقش بزرگ اتحاد شوروی در شکست نازیسم و نیز اجماع زبان بار نویسندگان، روزنامه نگاران و دانشگاهیان بود که هرآنچه افکار عمومی راجع به دوستداران ساده لوح و احساساتی

نظام شوروی، اعضای شناخته شده حزب کمونیست، فعالان مخفی و خبرچینان پروپاقرص شوروی خوانند، دید و شنید، حاصل دست آن ها بود. او معتقد بود که همین آدم ها باعث شدند که او نتواند افسانه ضد کمونیستی **مزرعه حیوانات** را در آخرین سال آخرین جنگ به آسانی منتشر کند. اما او می دانست که معتقدان راستین کمونیسم از آن چه می دیدند به تدریج داشتند زده می شدند. این تغییر عقیده به ویژه برای چپ گران ضد کمونیستی همچون اورول که می خواستند ایده آل های سوسیالیسم دموکراتیک را از چنگال مهلک کمونیسم شوروی برهانند، بسیار اهمیت داشت. از این رو از اواسط یا اواخر دهه ۱۹۴۰ دفتر چهای خصوصی تهیه کرده و آن را پیش خود نگه داشته بود و سعی کرده بود تا در آن بنویسد که چه کسی چه کاره است؛ عضو قطعی حزب کمونیست، عامل طرفدار، هوادار احساسی...

این دفترچه، که می توانستم در آرشیو اورول در کالج دانشگاه لندن به آن رجوع کنم، نشان می دهد که او واقعاً نگران این موضوع بود. این دفترچه حاوی نوشته هایی با خودکار، قلم و مداد بود و جلوی بعضی اسامی ستاره قرمز یا آبی رنگی گذاشته شده بود. در کل ۱۲۵ نام در این فهرست بود که ده تا از آن ها خط خورده بود، چون یا شخص مذکور مرده بود - مانند اف لاگاردیا، شهردار نیویورک - یا اورول به این نتیجه

رسیده بود که آن فرد فعال مخفی یا هوادار کمونیست نیست. پس برای مثال، نام ای جی بی تیلور مورخ خط خورد و اورول به شدت تأکید کرد که «او در کنفرانس راک لاو موضعی ضد حزب کمونیستی گرفت». عذابی که اورول از ارزیابی های شخصی خود می کشید در مدخل مربوط به جی بی پرستلی آشکار است. در کنار نام پرستلی ستاره ای قرمز رنگ وجود داشت که رویش هاشور سیاه خورده بود و بعد دور آن خطی آبی کشیده و علامت سؤال به آن اضافه شده بود.

در فوریه سال ۱۹۴۹، خبری شادی بخش به این نویسنده سیاسی نو مید، به شدت بیمار و نابغه داده شد. سلیا کیروان (با نام خانوادگی پدري پاکت) از پاریس به لندن بازگشت. سلیا زن جوان فوق العاده زیبا و با نشاطی بود که در جمع های ادبی جناح چپ آمدوشد داشت. خواهر دوقلوی او مین هم که با دوست اورول، آرتور کستلر، ازدواج کرده بود. اورول هنگامی که تعطیلات کریسمس سال ۱۹۴۵ را با آرتور و مین می گذراند با سلیا آشنا شد. آن ها با هم بسیار تفاهم داشتند و با هم با هم ملاقات کردند. در ژانویه ۱۹۴۶ اورول نامه ای پرسوز و گداز برایش فرستاد که پر از احساسات لطیف بود و در آن به شیوه ای تقریباً ناشیانه از سلیا خواسته بود که یا با او ازدواج کند یا رابطه داشته باشد. نامه مذکور با این عبارت پایان می یافت: «شب به خیر عزیزترین عشقم، از طرف جرج». سلیا با ملایمت به او پاسخ منفی داد اما آنان

**سلیا نوشت: «جرج عزیز...
اداره من بسیار مایل است آن
اسامی را ببیند... آن ها از من
خواسته اند که به تو بگویم اگر
اجازه دهی نگاهی به فهرست
روزنامه نگاران طرفدار یا فعال
مخفی کمونیست بیندازیم.
بسیار سپاسگزار می شوند. ما
آن را کاملاً محرمانه نگاه خواهیم
داشت.»**

همچنان دوستانی صمیمی باقی ماندند. او در تاریخ ۱۳ فوریه در آسایشگاه کانس ولند این سطور را برای سلیا نوشت: «سلیای عزیزم، دریافت نامهات و اطلاع از این که باز هم به انگلستان بازگشته ای بسیار شادی بخش بود.» «نسخه ای از کتاب تازه ام یعنی ۱۹۸۴ را وقتی چاپ شد (فکر می کنم حدود ماه ژوئن) برایت می فرستم، اما فکر نمی کنم از آن خوشت بیاید. واقعاً کتاب وحشتناکی است.» سپس ذکر می کند که امیدوار است «زمانی، شاید در

تابستان» او را ببیند و نامه را با این عبارت به پایان می برد: «با عشق فراوان، جرج». سلیا در تاریخ ۲۹ مارس، خیلی زودتر از آن چه انتظار می رفت، به گلوستر شایر رفت تا با او دیدار کند؛ اما مأموریتی هم داشت. سلیا داشت با این اداره تازه تأسیس در وزارت امور خارجه همکاری می کرد. اداره مذکور سعی داشت تا با تاخت و تاز و تبلیغات کمونیستی، که کامیفرم سرچشمه آن بود مقابله کند. آیا اورول می توانست کمکی کند؟ سلیا در یادداشت رسمی مربوط به این ملاقات نوشته است: «اورول اهداف ما را صمیمانه و قاطعانه تأیید کرد.» او گفت خودش قادر نبود چیزی بنویسد، زیرا بسیار بیمار بود و دوست نداشت مطلب «سفارشی» بنویسد، اما چند نفر را معرفی کرد تا شاید این کار را انجام دهند. او در ششم آوریل، با دست خط مرتب و نسبتاً ظریفش نامه دیگری نوشت که چند نام دیگر در آن ذکر شده بود. اورول در این نامه پیشنهاد کرد که فهرست اسامی را که خود تهیه کرده بود به آنان بدهد. به گفته اورول این فهرست شامل اسامی کسانی بود «که نباید به عنوان مبلغ به آن ها اعتماد کرد. اما برای این منظور من باید کسی را بفرستم تا دفتر چهای را که در خانه ام دارم برایم بیاورد و اگر من چنین فهرستی را در اختیار بگذارم کاملاً محرمانه بماند، چون تصور می کنم این که کسی را



Photo: Felix H. Man

بنامیم تو همین محسوب شود.»

سلب این نامه را برای مافوق خود، آدم واتسن، می فرستد. او راجع به نامه نظر می دهد و سپس می افزاید: «بعدالتحریر: خانم کیروان باید حتماً فهرست فعالان مخفی کمونیست را از آقای اورول درخواست کند. او باید آن را بسیار محرمانه تلقی کند و یکی دو روز بعد فهرست را به ایشان باز پس دهد. امیدوارم این فهرست همراه با ذکر دلایلی راجع به هر یک از موارد باشد.» خانم کیروان بنا به آن چه از او خواسته شده بود عمل کرد. او در نامه ای از «وزارت امور خارجه، شماره ۱۷ کارتون هانوس تراس» در تاریخ ۳۰ آوریل چنین نوشت: «حرج عزیز، از پیشنهادهای سودمند بسیار متشکرم. اداره من بسیار مایل است آن اسامی را ببیند... آن‌ها از من خواسته‌اند که به یک بگویم اگر اجازه دهی که نامی به فهرست روزنامه نگاران طرفدار یا فعال مخفی کمونیست بیندازیم، بسیار سپاسگزار می شوم؛ ما آن را کاملاً محرمانه نگاه خواهیم داشت.» عبارت پایانی نامه او سردتر از نامه اورول است: «ارادتمند شما، سلیمان».

در این فاصله، او از دوست قدیمی اش، ریچارد ریس^۹ خواست که دفتر چه مذکور را از خانه اش بیاورد. خانه اورول در جایی دور، در جزیره ای در اسکاتلند به نام جورا واقع بود و او کتاب ۱۹۸۴ را در آن نوشته بود. اورول ضمن تشکر از ریس، در تاریخ ۱۷ آوریل چنین نوشت: «فکر می کنم نام [جی دی ای] اکول نباید در این فهرست قرار گیرد، اما در صورت وقوع جنگ، اطمینانم به او کم تر از [هارولد] لاسکی است... کل مسئله بفرج است و آدم جز استفاده از قوه تشخیص خودش کار دیگری نمی تواند بکند و باید هر یک از موارد را جداگانه بررسی کند.» پس باید او را در حالی مجسم کنیم که توی بسترش در آسایشگاه دراز کشیده، تکیده و نزار، در حال جست و جو در آن دفتر چه است و

شاید علامت سؤال آبی رنگی به ستاره قرمز و هاشور سیاه روی نام پرستی می افزاید و از خود می پرسد که اگر جنگی واقعی با اتحاد شوروی در گیرد، کول و لاسکی چه کار خواهند کرد - و کدام یک از ۱۳۵ نام را به سلیمان بدهد.

اورول پس از دریافت یادداشت سلیمان، فوری به آن پاسخ داد و فهرستی از ۳۸ نام را ضمیمه کرد: «این فهرست چندان فوق العاده نیست و فکر نمی کنم به دوستان بیش تر از آن چه می دانند اطلاعات بدهد.» (به عبارت «دوستان» توجه کنید؛ اورول می دانست که این فهرست تنها در دست سلیمان باقی نخواهد ماند.) «در عین حال، داشتن فهرستی از اسامی آدم‌هایی که احتمالاً غیر قابل اعتمادند فکر بدی نیست. اگر این کار زودتر انجام شده بود، جلوی رخنه آدم‌هایی مثل پیترو اسمالت به مشاغل تبلیغاتی گرفته می شد. این هر مشاغل است که این گونه آدم‌ها شاید بتوانند از طریق آن خسارت‌های فراوانی به ما برزند. فکر می کنم این فهرست حتی با همین شرایط فعلی اش هم بسیار مایه ابرو بریزی، یا تو همین آمیز - یا اصطلاحش هر چه که هست - باشد، پس لطفاً حتماً آن را به من برگردانید.» امضا: باعشق جرج.»

وقایع پس از نگارش نامه فوق به طرز گیج کننده‌ای نامعلوم مانده است، ما می دانیم که قرار بود سلیمان یکشنبه هفته بعد به دیدن او برود و می دانیم که اورول در تاریخ ۱۳ مه به خاطر یک بظری برندی که سلیمان برایش فرستاد از او تشکر کرد. آیا وقتی

لاگر سلیمان رفت تا باز با او ملاقات کند، فهرست را که در اداره تایپ شده بود به او بازگرداند؟ اگر چنین ملاقاتی اصلاً صورت گرفته باشد، طی آن به هم چه گفتند؟ بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟ آیا این اسامی برای کس دیگری هم فرستاده شد؟ یکی از دلایل بی خبری ما از این موضوع آن است که وزارت امور خارجه بر اساس سنت غلط و غیر ضروری پنهان کاری که هنوز هم دولت بریتانیا به آن مبتلاست، مدرک اصلی این پرونده را همچنان پنهان نگه داشته. برای سایر پرونده‌های اداره تحقیقات اطلاعات نیز که ممکن بود ارتباط این اداره را با سازمان اطلاعات و امنیت و بی بی سی روشن کند همین اتفاق افتاد. تازمانی که این مدارک افشا نشده تا چاریم با آن چه در اختیار داریم به کار ادامه دهیم. در چند هفته اخیر با چندین عضو سابق اداره تحقیقات اطلاعات آن زمان گفت و گو کرده‌ام. این افراد عبارت بودند از: آدم واتسن، مقام رسمی ای که به سلیمان دستور داد که فهرست مذکور را از اورول بخواند؛ رابرت کانکوئست و قایع نگار کار کشته دوران وحشت شوروی که بعداً با سلیمان کیروان در دفتری واحد مشغول به کار شد و او نیز دیوانه وار به سلیمان دل باخت؛ و آقای جان کلوک^{۱۰} که اسمش بسیار شایسته اوست.^{۱۱} تصویری که ایجاد می شود تصویر مجموعه‌ای عجیب و مبهم است که از آدم‌های جورواجوری تشکیل شده است. این آدم‌ها از جنگ تازه پایان یافته علیه توانیترایسم فاشیستی، که خیلی هاشان در آن شرکت داشتند، به جنگ «سردی» علیه توانیترایسم کمونیست وارد شده بودند؛ جنگی که بریتانیا علیه هم پیمان سابق اش آغاز کرده بود. بر خلاف ام‌ای ۶^{۱۲} که دولت وجود آن را منکر شده بود، نام اداره تحقیقات اطلاعات در فهرست وزارت امور خارجه وجود دارد، اما بخش اعظم بودجه آن از منبعی

مخفی تأمین می شد. در یکی از گزارش‌های داخلی وزارت خانه، متعلق به سال ۱۹۵۱، آمده است: «باید خاطر نشان شود که نام این اداره برای پنهان کردن ماهیت واقعی کار آن است که باید مخفی باشد.»^{۱۳}

در ابتدا، آن «ماهیت واقعی» عمدتاً شامل جمع آوری اطلاعات موثق راجع به شوروی و اعمال خلاف کمونیست‌ها، صرفاً برای انتشار آن‌ها بود. انتشار این مطالب با استفاده از مقالات از پیش نوشته شده‌ای صورت می گرفت که بدون ذکر نام به رسانه‌ها ارسال می شد. علاوه بر این، اداره مذکور برای انتشار کتاب‌های ضد کمونیستی نویسندگان، از جمله پروفیسور برتراند راسل، سرمایه گذاری می کرد. اما بر خلاف کانکوئست و واتسن که آدم‌های صادقی بودند، تقریباً سایر مقامات اداره تحقیقات اطلاعات در همان حد باقی نماندند. آن‌ها با استفاده از روش‌هایی که در جنگ پیشین آموخته بودند، با کار کردن برای اداره جاسوسی جنگ سیاسی ام‌ای ۶، تلاش کردند تا با ارسال گزارش‌های محرمانه، انتشار شایعات - و شاید بدتر از آن - با چیزی مبارزه کنند که از نظر آن‌ها عمیبات نفوذی کمونیسم به اتحادیه‌های کارگری، بی بی سی، سازمان‌هایی همچون شورای ملی آزادی‌های مدنی بود.^{۱۴} تمام بازماندگان آن سازمان تأکید می کنند که امکان ندارد هیچ یک از آن اسامی که اورول در سال ۱۹۴۹ اعلام کرده بود به کس دیگری، به ویژه ام‌ای ۵ و ام‌ای ۶، داده شده باشد.

آدم باید از خود بپرسد: «اگر در تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۴۹، آقای کلوک با آن کلاه لگنی و کت وشلوار راه‌آهنش به دیدن اورول می رفت، او پیشنهاد فرستادن فهرست را می داد؟» اما او آقای کلوک نبود. او «سلیمان عزیز» بود.

آدم واتسن به من گفت: «اصلاً هیچ موردی را به خاطر نمی آورم که در آن به ام‌ای ۵ یا ام‌ای ۶ گفته باشیم «فهمیدید فلانی گفت که بهمانی فعال مخفی کمونیست است.» اما معلوم است که هیچ کس هرگز نمی فهمد که رئیس این اداره، رالف مورای در هنگام نوشیدن برندی در تراولرز کلاب، که درست در کنار کارتون هانوس تراس قرار داشت، به دوست قدیمی اش که در ام‌ای ۶ کار می کرد در گوشی چه گفته است. نظر خود سلیمان، در ایام پیری اش، کاملاً قاطع بود. در دهنه ۱۹۹۰، که تب گمانه زنی‌ها راجع به این فهرست همه جا را فرا گرفته بود، نماینده پارلمان، جرالدف کافمن، در یونینگ استندارد نوشت: «اورول هم خودش یک برادر بزرگ بود؛ سلیمان کیروان (که آن زمان سلیمان گودمن نام داشت) در واکنش به این نوشته گفت: «فکر می کنم جرج کاملاً حق داشت آن کار را بکند... و البته همه فکر می کنند که قرار بود آن آدم‌ها کشته شوند. تنها اضافی که قرار بود برای آن‌ها بیفتد این بود که دیگر از آن‌ها درخواست نمی شد که برای اداره تحقیقات اطلاعات مطلب بنویسند.»

حتی با انتشار پرونده‌های دیگر نیز نمی توانیم قاطعانه ثابت کنیم که حق با سلیمان است. اما اگر این کار شکار مخالفان به سبک مک کارتی در بریتانیا بوده باشد، باید گفت که در مقایسه با مک کارتیسم آمریکایی، که اترورمیلر را به نوشتن آزمون سخت^{۱۵} واداشت و چارلی چاپلین^{۱۶} را وادار به گریختن به بریتانیا و رول کرد، بسیار غیر حرفه‌ای، شرافتمندانه و با ملاحظت به نظر می رسد. ملاحظه کنید که بعضی از آدم‌های این فهرست چه کسانی بودند و چه اتفاقی برای شان افتاد. پیترو اسمالت - که اورول در توصیف او می گوید: «به شدت به نظر می رسد که به نوعی، از عوامل شوروی است. آدمی بسیار حقه‌باز» - کسی بود که اورول در نامه ضمیمه فهرست، بالاخص به او اشاره کرده بود. او که در وین به دنیا آمده و نام اصلی اش پیترو اسمولکا بود، طی جنگ جهانی دوم ریاست بخش روسیه را در وزارت اطلاعات به عهده داشت. حالاً ما دو موضوع دیگر را در مورد او می دانیم. نخست آن که بر اساس اطلاعات آرشیو میتر وین، که استاد کاتگب در آن نگاه داری می شود، اسمالت - اسمولکا در واقع از عوامل شوروی بود که کیم فیلیپ وی را استخدام کرده بود. اسم رمز او «ABO» بود. دوم آن که تقریباً به یقین، او همان مقام رسمی ای بود که جاناتان کپب بنا به دستورش، کتاب *مزرعه حیوانات* را به عنوان متنی که به گونه‌ای خطرناک ضد شوروی است رد کرد. حب، دولت بریتانیا این عامل شوروی را چگونه تنبیه کرد؟ با اهدای عنوان OBE^{۱۷}؟ بنا به اسناد میتر وین کاتگب، تام در بریگ - که معمولاً فعال مخفی نامیده می شود اما به نظر من نمی توان مطمئن بود که حامی حزب کمونیست است» - در سال ۱۹۵۹، پس از رسوایی همجنس بازی با یکی از عوامل هیئت مدیره دوم کاتگب در دستشویی هتل متروپل مسکو، به عنوان یکی از عوامل و افعال غیر قابل اعتماد شوروی (با اسم رمز لیبچ (Leapage)) استخدام شد. با این همه، هنگامی که مُرد نویسنده‌ای معروف بود و لقب لُرد برادول را یدک می کشید، نی اچ کار، ایزاک دویچر، نوامی میچیسن و جی بی پرستی با تشخیص کامل به کار نویسنده گی شان ادامه دادند. بیوگرافی آن‌ها خود مؤید این واقعیت است. مایکل ردگریو هم که از قضای روزگار در سال ۱۹۵۶ در نقش اول فیلم ۱۹۸۴ ظاهر شد، سر نوشتی مشابه یافت.

به عبارت دیگر، اتفاق بدی برای آن‌ها نیفتاد، حتی در مورد کسی مثل اسمالت که یقیناً باید اتفاقی برایش رخ می داد. نمی توانیم به قطع و یقین بگوییم که برای نویسندگان و روزنامه نگاران کم تر شناخته شده آن فهرست ۳۸ نفری هم

همین وضع پیش آمد. تاکنون تنها موردی که دریافته‌ام مشمول نوعی فهرست سیاه شده‌الاریک جیکاب است. بنا به گفته مارک هالینگزورث و ریچارد نورتن، تیور در کتاب فهرست سیاه^۳، الاریک جیکاب در اوت ۱۹۴۸ به بخش نظارت بی‌بی‌سی در کاورشام پیوست، اما در فوریه ۱۹۵۱ «ناگهان از قبول امتیازات تشکیلات سر باز زد. نتیجه این شد که دیگر مستمری دریافت نکرد.» اما امتیازات تشکیلاتی و مستمری وی مدت کوتاهی پس از مرگ همسرش (ایریس مورلی، که نام او نیز در فهرست بود) در سال ۱۹۵۳، مجدداً به وی داده شد.

از دست دادن «امتیازات تشکیلاتی» بی‌بی‌سی باعث نشد که او تاریکی در ظهر^۴ یا جلسه با خائنان در اتاق ۱۰۱ را بنویسد. به هر حال، هیچ مدرک دیگری وجود ندارد که ثابت کند فهرست او را در قرار گرفتن موقی نام الاریک جیکاب در فهرست سیاه، آن هم بیست ماه بعد، نقشی داشته است. درست چند ماه قبل از آن که او را در فهرست مذکور را برای سیلینا بفرستد، راجع به گاندی نوشت: «همیشه باید قدیسان را نگاهکار تلقی کرد، مگر آن که عکسش ثابت شود.» این قاعده او را در حالی که باید در مورد سنت جرج او را در قفسی حامی ژورنالیسم انگلیسی نیز به کار رود، اما حتی وقتی تمام پرونده‌های احتمالی منتشر شود، نمی‌توان «بی‌گناهی» او را ثابت کرد. شاید او را در فهرست هم به هیچ وجه نخواهد بی‌گناه تلقی‌اش کنند، اما به اتهامی که به او زدند اعتراض داشته باشد. این بستگی به اتهام وارده دارد.

اگر اتهام او این است که مبارز جنگ سرد بود، پاسخ صراحتاً مثبت است. او را در مبارزی بود که پیش از شروع جنگ سرد، در حالی که هنوز خیلی‌ها هم‌پیمان فهرمان‌مان، شوروی، را می‌ستودند، در کتاب مزرعه حیوانات خود در مورد خطر توتالیترایسم شوروی هشدار داده بود. در «دژنامه» انگلیسی، اسکفور داد او این نویسنده‌های معرفی شده است که از عبارت «جنگ سرد» در زبان انگلیسی استفاده کرد. او نتیجه‌ای در دست گرفت و در اسپانیا علیه فاشیسم جنگید و گلوله‌ای نیز به گردنش اصابت کرد. او را با ماشین تحریرش به جنگ با کمونیسم رفت و با تقلاهایش باعث شد مرگش زودتر فرارسد.

اگر اتهام او این باشد که خبرچین پلیس مخفی بود، پاسخ یقیناً منفی است. اداره تحقیقات اطلاعات از ابزارهای عجیب و غریب جنگ سرد بود اما مانند پلیس اندیشه نبود. برخلاف آن نایفه و حشمتناک یعنی برتولت برشت، او را هرگز اعتقاد نداشت که هدف، وسیله را توجیه می‌کند. کمیته دفاع از آزادی، که او را در نایب‌رئیس آن بود، اعتقاد داشت که تحقیق راجع به گرایش‌های سیاسی کارکن دولت امری اجتناب‌ناپذیر است اما بر این نکته نیز تأکید داشت که اتحادیه صنفی باید فرد مورد نظر را معرفی و مدارک تأییدکننده جرم او را عرضه کند و هنگام بررسی مدارک موجود، متهم باید اجازه حضور داشته باشد. این به هیچ وجه شبیه روش کاتگب یا روش‌های ۵ در طی جنگ سرد نبود.

این فهرست باعث می‌شود که بازم به تفاهت رفتار خودمان با نزیسم و کمونیسم ببیندشیم. او را در نتیجه فهرست علاوه مند بود. در London Letter to Partisan Review در سال ۱۹۴۲، او را چنین نوشت: «فکر کنم می‌توانستم حداقل فهرستی مقدماتی از اسامی کسانی تهیه کنم که در صورت اشغال انگلستان به دست آلمان، به نازی‌ها می‌پیوستند.» فرض کنید که او این کار را می‌کرد. فرض کنید که فهرست فعالان مخفی نازی به هیئت اجرایی جنگ

سیاسی می‌رسید. آیا کسی اعتراض می‌کرد؟

تأخیر طولانی در انتشار این مدرک نیز بر تفاوت اساسی میان دفترچه شخصی او و فهرست ارسال شده به آن اداره دولتی تأکید می‌کند. هر یک از ما ممکن است بنا به سلیقه‌مان از دیدن اسامی درج شده در این دفترچه متعجب شویم یا خوش‌مان بیاید. با دیدن آن‌ها به یاد پلیس قدیمی پادشاهی بریتانیا و مأموران مخفی می‌افتیم. همین‌طور، این فهرست وجه خلاق شخصیت او، طنز سیاه و خشن‌اش را نشان می‌دهد. (او نام یکی از کارکنان اداره مالیات را نیز در فهرست آورده است.) اما تمام نویسندگان جاسوس‌اند.

آودن^۵ زمانی می‌گفت که اگر مردها می‌دانستند که زن‌ها در خلوت چه حرف‌هایی راجع به‌شان می‌زنند، نسل بشر منقرض می‌شد. به همین ترتیب، اگر دوستان نویسندگان می‌دانستند که آن‌ها در خلوت راجع به‌شان چه چیزهایی می‌نویسند، دوستان اندکی برای نویسنده‌ها باقی می‌ماند. نکته‌ای در مورد این دفترچه وجود دارد که باعث جریحه‌دار شدن احساسات امروزی ما می‌شود و آن برچسب‌های نژادی‌ای است که او در مورد آدم‌ها به کار می‌برد. به ویژه هشت عبارت مختلف که برای اشاره به «یهودی‌ها» از آن‌ها استفاده می‌کند، عباراتی مثل «جهود نهستانی»، «جهود انگلیسی» یا «زن جهود» (مارجری کان). او را در تمام زندگی‌اش در تلاش برای غلبه بر تعصبات طبقاتی و نسلی خود بود، این یکی از مواردی بود که او هرگز موفق نشد بر آن پیروز شود.

نکته ناراحت‌کننده در مورد ماجرای فهرستی که او را در برای سیلینا ارسال کرد، روش واداشتن این نماد استقلال سیاسی و صداقت ژورنالیستی به همکاری با اداره بوروکرات تبلیغات است، هر چند که این همکاری جزئی، تبلیغات آن «سپید» و هدف آن مثبت بود. در پرونده‌های اداره تحقیقات اطلاعات می‌توان نوع زبان بوروکراتیک را یافت که امروزه از روی عادت زبان او را می‌خوانیم‌اش. او را در خود این دنیا را از درون می‌شناخت و برای «کتاب مخوف» خود از آن استفاده کرد. با آن‌که ۱۹۸۴ هشدار علیه توتالیترایسم به سبک نازی‌ها (یعنی فاشیسم ناسیونال سوسیالیست‌ها) و کمونیست‌ها (یعنی سوسیالیست‌های شوروی) بود، جزئیات عینی آن حاصل تجربه او در لندن دوران جنگ، کار کردن در بی‌بی‌سی و اتاق ۱۰۱ بود.

در این جا به ظریف‌ترین و تأثیرآورترین بخشی داستان می‌رسیم. در نامه‌های او را در سیلینا عشقی دردناک نهفته است، آدم احساس می‌کند که او هنوز تا حدودی عاشق سیلینا بود یا حداقل، از یافتن کسی که بتواند ارتباط عاشقانه متقابلی با او برقرار کند ناامید شده بود. آیا او در تنهایی، اسیر آن آسایشگاه و منجر از این اندیشه که در ۴۵ سالگی از پا افتاده، آرزو داشت که با عشق زنی جوان و زیبا، با مرگ که داشت به او نزدیک می‌شد، مبارزه کند؟ این گفته برای آن نیست که انتخاب سیاسی تعمندی او و تهیه آن فهرست اسامی برای وزارت خارجه کم‌اهمیت جلوه داده شود. با این همه، آدم باید از خود پرسد: «اگر در تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۴۹، آقای کلوک با آن کلاه لگنی و کت و شلوار راه‌راهش به دیدن او را در می‌رفت، او پیشنهاد فرستادن فهرست را می‌داد؟» اما او آقای کلوک نبود. او «سیلینای عزیز» بود.

در کتاب ۱۹۸۴، وینستن اسمیت با برقراری رابطه جنسی با جولیا به بوروکراسی توتالیتر اعتراض می‌کند. جولیا شخصیتی است که او را از روی زن انگلیسی جوان و زیبای دیگری به نام سونیا بر او بل انگو برداری کرده بود، او

پس از مرگ همسرش به این زن نیز پیشنهاد ازدواج داده بود و سرانجام در اکتبر ۱۹۴۹ با او ازدواج کرد. در زندگی واقعی، عشق او به سیلینا، یا حداقل تلاشش برای جلب محبت او، باعث شد نام «آقای او را در» به پرونده‌های دستگاه اداری بریتانیا راه یابد.

او ناامیدانه در تلاش برای مبارزه با آخرین دشمن خود بود: مرگ؛ اما همین مرگ زودرس او بود که باعث جوادانگی‌اش می‌شد. حدس زدن این نکته بسیار جذاب است: اگر او را در زنده می‌ماند، با توجه به فهرستی که تهیه کرده بود، چه راهی در پیش می‌گرفت - از مبارزان جنگ سرد می‌شد؛ یا تبدیل به صدایی انقلابی برای دولتمردان تازه می‌شد؟ این غیر منطقی است. هرگز نخواهیم فهمید. اما یک چیز روشن است: اگر زنده می‌ماند او جایگاه سیاسی قدرتمندی به دست می‌آورد و از این رو باعث انزجار چپ‌گرایان یا راست‌گرایان یا هر دو جناح می‌شد. تنها مرگ او باعث شد که هر کس به شیوه خودش برای او طلب آموزش کند. و نیز اگر زنده می‌ماند کتاب‌های بیش‌تری می‌نوشت - شاید به سبک رمان‌های قبلی و پیش‌نویس آخرین داستانش، که به خوبی مزرعه حیوانات و ۱۹۸۴ نبود. مرگ زود هنگام او را تبدیل به جیمز دین جنگ سرد، و جان‌اف کندی نامه‌های انگلیسی کرد.

چه‌قدر همه ما دل‌مان می‌خواست که باخبر شویم که از دیدگاه او در مورد ساخت دیوار برلین، جنگ ویتنام، اعتراضات سال ۱۹۶۸ و سقوط نهایی کمونیسم شوروی در سال ۱۹۸۹، وقتی که او به ۸۶ سالگی می‌رسید، چه عالی بود اگر صدایش را می‌شنیدیم - صدایی که به روشنی تمام در تخیل مان می‌پیچید - زیرا هیچ نسخه ضبط‌شده‌ای از آن به‌جا نمانده است - که درباره زبان تبلیغات جنگ عراق، ادامه وضعیت اسفناک برمه، یا درباره تونی بلر که نامش تا حدی شبیه به نام او است، حرف می‌زد. اما صدای غرولند او را در صدساله (که نامش در هنگام تولد اریک بلر بود) از و رای آن فهرست به گوش می‌رسد که می‌گوید: «احتمق نباش. من مرده‌ام.»

۱. Timothy Garton Ash
۲. Celia Kirwan
۳. New Statesman
۴. Gots Woids
۵. Wroclaw Conference
۶. Gloucester shire
۷. Cominform

۸. Carlton House Terrace
۹. Richard Rees
۱۰. John Clarke
۱۱. چون نام خانوادگی وی شبیه به واژه cloak است که به معنی مخفی کردن است.
۱۲. قسمت جاسوسی اداره ضد اطلاعات ارتش بریتانیا.

۱۳. National Council for Civil Liberties
۱۴. Crucible
۱۵. officer (of the order) of the British Empire
- عنوانی رسمی در بریتانیا.
۱۶. Blacklist
۱۷. Darkness at Noon
۱۸. Thought Police
۱۹. Auden

